

## پسر پیامبر (ص)



نیمه‌های روز بود که خبر رسید ابراهیم پسر پیامبر (ص) فوت کرده است. اتفاقاً در همان روز خورشید گرفتگی پیش آمد. بعضی از مردم فکر کردند که خورشید به خاطر مرگ فرزند پیامبر (ص) تاریک شده است و درباره‌ی آن با هم صحبت می‌کردند. وقتی این خبر به پیامبر (ص) رسید، فوراً میان مردم رفت و فرمود: خورشید گرفتگی از آیات و نشانه‌های قدرت خداوند است و به خاطر مرگ هیچ کس خورشید گرفتگی پیش نمی‌آید .... آری، پیامبر (ص) با صداقت به مردم فهماند که مرگ حق است و همه می‌میرند و پیش خداوند مهربان می‌روند و نباید هیچ کس از این سخنان بگوید.



حالا براي‌م بگو



پيامبر اسلام (ص) با اين كار خود، چه درسي به ديگران داد؟

## جشن مسلمانان

الله اکبر ... الله اکبر ... لا اله الا الله ... الله اکبر  
 سر و صدای زیادی در کوچه و خیابان پیچیده است.  
 پدر و مادر لباس‌های تمیز و خوش‌بو به تن کرده‌اند.  
 مادرم می‌گوید: «عزیزم عجله کن! به زودی مراسم شروع می‌شود.»  
 خیلی زود آماده می‌شوم.  
 مادر لباس‌هایم را شب قبل شسته و اتو کرده است. جوراب‌هایم را هم خودم شسته‌ام.  
 او سجاده‌های نماز را برمی‌دارد. پدر هم زیراندازها را همراه می‌آورد.  
 نماز عید تمام شده است. مردم با شیرینی و شکلات از یک‌دیگر پذیرایی می‌کنند و عید را به هم  
 تبریک می‌گویند. همه با هم تکبیر می‌گوییم: الله اکبر ... الله اکبر ... و لله الحمد ...

### حالا برایم بگو



جشن عید فطر در شهر یا روستای شما چگونه برگزار می‌شود؟

### برای خواندن:



مسلمانان هر سال در پایان ماه رمضان، عید فطر را جشن می‌گیرند.  
 آنان در این مراسم نماز می‌خوانند و شعارهای اسلامی سر می‌دهند.  
 خداوند را شکر می‌کنند که توانسته‌اند یک ماه را با موفقیت روزه بگیرند و به فرمان خداوند عمل کنند. آن‌ها  
 در نماز عید از خدای مهربان می‌خواهند همه‌ی انسان‌ها را از بدی‌ها، رنج‌ها و ستم‌ها آزاد کند. عید فطر عید  
 بزرگ مسلمانان است.



# پاداش نیکي

بعضی وقت‌ها به سبب کاری که انجام داده‌ایم، خوش حال و راضی و گاهی اوقات هم ناراحت و پشیمان هستیم. در جهان آخرت هم بعضی از انسان‌ها شادمان و بعضی دیگر اندوهگین و نگران هستند. این، نتیجه‌ی کارهایی است که در دنیا انجام داده‌اند.  
کتاب آسمانی ما قرآن، در این باره می‌فرماید:

هرکس اندکی کار نیک انجام دهد، در جهان آخرت، پاداش آن را می‌گیرد و اگر اندکی کار بد انجام دهد، در جهان آخرت جزای آن را می‌بیند.  
بهشت، جایگاه نیکوکاران و جهنم جای بدکاران است.



تو دوست داری چه کارهای نیک دیگری انجام بدهی؟



تو می‌توانی دربارهی کارهای زیر با دوستانت گفت‌وگو کنی.







یک روز صبح، احمد از خواب بیدار شد. پس از خواندن نماز به حیاط خانه آمد. صدای پرنده‌ای را شنید که در گوشه‌ی حیاط افتاده بود. احمد آهسته جلو رفت تا پرنده نترسد. او پرنده را از روی زمین برداشت و فهمید که یکی از بال‌هایش زخمی شده است و نمی‌تواند پرواز کند.

زخمش را بست و برایش دانه و آب آورد. اما پرنده دانه‌ها را نخورد. احمد فهمید که آن پرنده گوشت‌خوار است. از آن پس هر روز از قصابی محل مقداری گوشت می‌خرید و برای پرنده‌ی مهمان می‌آورد. پرنده با احمد دوست شده بود. بعد از مدتی که حال پرنده خوب شد توانست پرواز کند تا این که یک روز بالای سر احمد چند دور زد و از آن جا رفت.

احمد از بچه‌های خوب بود و همیشه سعی می‌کرد رفتار خوبی با دیگران و حتی حیوانات داشته باشد. به همین خاطر، همه‌ی اهل محل او را دوست داشتند و به او احترام می‌گذاشتند. خداوند وعده داده است که همه‌ی انسان‌های خوب را به بهشت ببرد و نعمت‌های فراوان به آن‌ها بدهد.

حالا برایم بگو

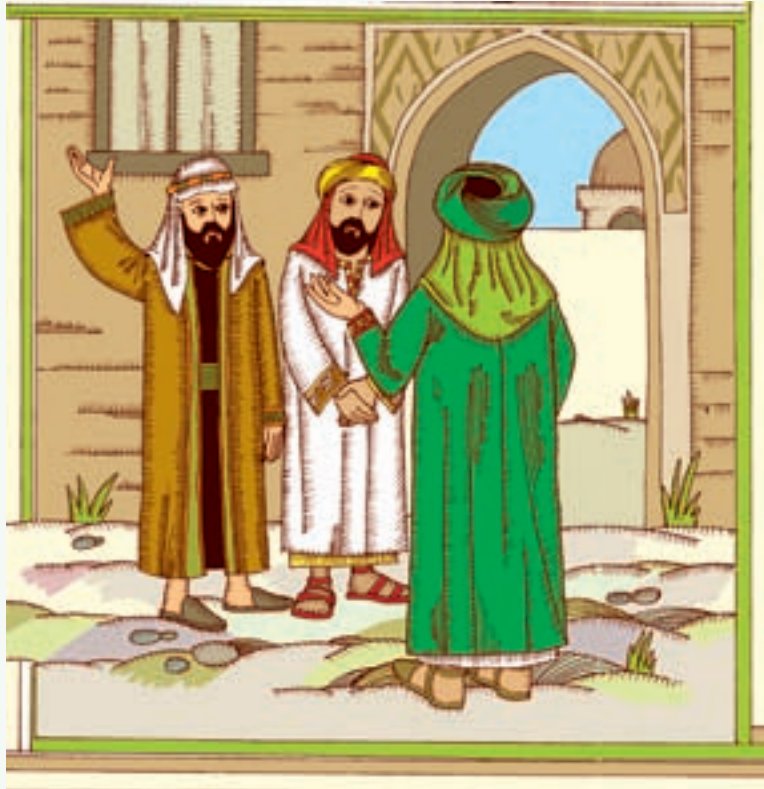


وظیفه‌ی ما نسبت به انسان‌ها و حیوانات ضعیف چیست؟





## عیادت



در شهر پیامبر، مردی بود که هرگاه پیامبر را می‌دید مزاحم او می‌شد و او را اذیت می‌کرد. حتی یک‌بار از پنجره‌ی خانه‌ی خود، آب بر سر پیامبر ریخت تا بیشتر او را آزار دهد. چند روز بعد خبری از آن مرد نبود پیامبر جوای او شد. گفتند: بیمار است و نمی‌تواند از خانه بیرون بیاید.

پیامبر (ص) که با همه مهربان بود، به خانه‌ی او رفت و از وی احوال‌پرسی و عیادت کرد. آن مرد از رفتار خوب پیامبر بسیار تعجب کرد و از رفتار بد خود با پیامبر، پشیمان شد و از وی عذرخواهی کرد؛ سپس به دین اسلام و پیامبر ایمان آورد.

حالا بر ایتم بگو



چرا حضرت محمد (ص) از بد رفتاری آن مرد، چشم‌پوشی کرد؟



شیرین و شایسته همکلاسی و همسایه بودند. روزی با هم از مدرسه به خانه بازگشتند. اما شیرین هر چه زنگ خانه را زد، کسی در را باز نکرد.

مادر شایسته که می دانست برادر کوچک شیرین بیمار شده است و پدر و مادرش او را به بیمارستان برده اند، نمی خواست شیرین را نگران کند. از این رو خبر بیماری برادرش را به او نداد و از شیرین دعوت کرد تا وقتی که پدر و مادرش بر می گردند به خانه ی آن ها برود و با شایسته بازی کند. اما چون شیرین از پدر و مادرش اجازه نگرفته بود، دعوت آن ها را قبول نمی کرد.

شایسته گفت: یا باید به خانه ی ما بیایی یا من هم کنار تو می مانم تا پدر و مادرت برگردند. بالاخره شیرین دعوت آن ها را قبول کرد و به خانه ی آن ها رفت. شیرین از پذیرایی و رفتار خوب شایسته و مادرش خوش حال بود. پس از ساعتی حال برادر شیرین بهتر شد و پدر و مادرش او را به خانه آوردند. مادر شایسته از آمدن آن ها باخبر شد و همراه شیرین به عیادت برادر کوچکش رفت. آن ها از شایسته و مادرش تشکر زیادی کردند.

بدانید که پیامبر بزرگ اسلام همیشه درباره ی رعایت حق همسایگان سفارش می فرمود.

حالا برایم بگو



تو با همکلاسی ها و همسایه هایت چگونه رفتار می کنی؟